



دنیای رنگ ها در اشعار ملا مصطفی بیساران

مهین کریمی^۱
پژوهشگر آزاد

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱

چکیده:

رنگ در ادبیات از دیرباز مورد توجه بوده است. شاعران از گروه افرادی هستند که از عنصر رنگ در آفرینش واژه ها و تصاویر شاعرانه برای زیبا کردن اثر خود استفاده های زیادی کرده اند. بی شک بررسی تمام عناصر یک اثر ادبی در شناخت حقیقی آن اثر بسیار مهم است. در این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی و با استفاده از دانش های میان رشته ای ادبیات، جامعه شناسی و روانشناسی به توصیف و نقد زیبایی شناسی رنگ در اشعار یکی از شاعران برجسته هورامان پرداخته شده است. اهداف پژوهش شامل بررسی رنگ و شیوه به کار گرفتن آن در دیوان بیسارانی است تا

پنجره ای تازه برای شناسایی بیشتر آن اثر گراندقدر و شاعر بزرگ آن باز کند زیرا بیسارانی با تأثیرپذیری از محیط رنگارنگ هورامان بهره کامل را از رنگ برده است و همچنین سعی شده تا تمام رنگ هایی که در دیوان بیسارانی وجود دارند، از نظر روانشناسی و زیباییشناسی با ذکر نمونه بررسی شوند تا دنیای بیسارانی و رنگ دادن جنبه های مختلف زندگی بیسارانی در اشعارش مجسم شود و دریچه ای به روی ادراک و احساس شاعر گشوده شود. نتایج نشان می دهد رنگ سیاه در دیوان بیسارانی از بقیه رنگ ها بسامد بیشتری دارد. هر چند تکرار زیاد رنگ سیاه در یک اثر ادبی می تواند نشان دهنده فکر ناامیدانه و سختی زندگی باشد که این جنبه منفی رنگ سیاه است اما در دیوان بیسارانی رنگ سیاه بیشتر برای وصف چشم و آبرو و زلف و همچنین برای خلق تصاویر زیبا در کنار رنگ سفید چهره یار آمده است که این جنبه مثبت رنگ سیاه است.

واژگان کلیدی: رنگ، تصویر، زیبایی شناسی، بیسارانی، بسامد

مقدمه:

طبیعت و جهان اطراف همیشه از طریق شکل، اندازه و رنگ در ذهن آدمی مجسم می گردد، رنگ به عنوان یکی از عناصر برجسته حاضر در طبیعت در عرصه های مختلف زندگی انسان مؤثر افتاده چون از وقتی که انسان چشم گشوده در تمام عناصر هستی، رنگ را مشاهده کرده است و کم کم متوجه شده است هیچ از این رنگ ها بی دلیل و علت نیست. رنگ گستره روح، ذهن، جسم و طبیعت آدمی را در بر گرفته است و علمی چون فلسفه، روان شناسی، علوم طبیعی، اسطوره، فرهنگ، ادبیات، هنر ... هر یک بنا به فراخور از آن بهره برده اند.

در نگاه اول چنین به نظر می رسد که هرکس بنا به عشق و علاقه خویش رنگی را انتخاب می کند یا از رنگ دیگری دوری می کند، اما باید قبول کرد که درک رنگ ها و نقش نمادین آنها به ضمیر ناخودآگاه جمعی ربط دارد و هر رنگی به تنهایی یا در کنار رنگ های دیگر بر روح و روان شخصیت آدم ها تأثیر مستقیم دارد.

ادبیات بخصوص شعر در ساز و کار خود از عناصر مختلفی استفاده می کند تا فرایند تکوین خود را به انجام برساند. بی شک بررسی تمام جنبه های یک اثر ادبی برای شناخت واقعی آن خیلی مهم است. البته نباید از نظر دور داشت که شاعر بنابه دلایل مختلف یا تحت شرایط متفاوت از واژگان خاصی بهره می برد؛ به عبارت دیگر دارای دایره واژگانی مخصوص به خود است و این امر می تواند محصول دلایل مختلف باشد. « عوامل مؤثر در گزینش واژگان شعر، فراوان و متنوع است که برخی از آنها عبارتند از: شخصیت فردی شاعر به ویژه حالات روحی وی، مخاطبان شاعر، سنت و میراث ادبی گذشته، محیط زندگی شاعر و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان شاعر» (پورنامداریان، ۱۳۸۰، ۳۲). رنگ ها، کارکردهای مختلفی در اشعار شاعران دارند که گاه با تصویرسازی و تجسم و با درست کردن ترکیبی تازه نتیجه مجازی رنگ ها را عیان می سازند.

بعد از گذشت سه قرن، دیوان بیسارانی به عنوان شاهکاری در ادبیات هورامی دارای افق های ناشناخته ای است که چشم انتظار پژوهش های افزونتر می باشد. بررسی رنگ و شیوه بکار گیریش در دیوان بیسارانی می تواند پنجره ای تازه برای شناخت این اثر گرانبمایه و شاعر گرانقدرش باز کند.

مختصری از زندگی بیسارانی

ملا مصطفی (۱۰۵۱ق-۱۱۱۳ق) مشهور به بیسارانی فرزند ملا قطب الدین از شاعران دلسوخته و باریک اندیش هورامی زبان منطقه سروآباد در استان کردستان است وی در سن طفولیت تحت ارشاد پدر خود قرار گرفت و تحصیلات ابتدایی را به پایان برد سپس مطابق سنن جاری در منطقه جهت ادامه تحصیل به روستاهای نودشه و پایگلان و در نهایت به شهر سنندج عزیمت کرد. پس از اتمام تحصیلات دینی و کسب اجازه افتاء، به زادگاهش بیساران بازگشت و به تدریس علوم دینی و ارشاد و هدایت مردم پرداخت. متأسفانه پیرامون زندگی و اندیشه های هنری این «سودای کامل» تحقیقات متقن و قابل اعتمادی صورت نگرفته است و هنوز زوایا و خبایای جنبه های شخصیتی او، در هاله غبار گرفته تاریخ، ناشناخته و تاریک مانده است. قدیمی ترین کسی که از بیسارانی نام برده است، «رنجوری» شاعر قرن ۱۲ هجری قمری که ۵۰ سال پس از مرگ بیسارانی می

زیسته است. رنجوری در دیوان شعرش، از بیسارانی تحت عنوان «مولای بیساران» یاد می‌کند. این تمجید می‌تواند، معرف شخصیت والای بیسارانی و مبتین نام و آوازه ای فراگیر او در آن زمان باشد.

دنیای رنگ‌ها در دیوان بیسارانی

نگاه نافذ و تیزبین بیسارانی به رنگ‌ها و ارتباط شکل‌ها و فرم‌ها نگاه کاوشگر هنرمند و تصویرگر ماهری است که در ورای نگاه ژرف در عرصه تصویر خویش، با کلک خیال، نقش‌ها را می‌نگارد و رنگ‌ها را می‌آمیزد و سطوح زیبایی رنگی را با در نظر گرفتن هزار گونه رابطه، طرح و رنگ، فرم و محتوا، انواع ارتباط‌ها و تضاد‌های رنگی را کنار هم می‌نهد و در نهایت تصاویری آهنگین و چشم‌اندازهای عالی و موزونی بر بستر کلام می‌آراید.

واژه‌های که در دیوان بیسارانی بر رنگ دلالت دارند، در نگاه او تنها یک واژه نیستند بلکه دست‌مایه‌ای برای شاعری و هنرمندی او محسوب می‌شوند تا بتواند هنر درونی خویش را با نهایت زیبایی و با استفاده از احساس شاعرانه خود در این تابلوها آشکار سازد که توجه هر هنردوستی و هر شعرشناسی را به سوی خود جلب می‌کند. «رنگ از مهمترین عوامل آفرینش هنری است هم از نظر مجازهای زبان شعر و هم از نظر اهمیتی که در خلق تشبیهات و استعاره‌های متحرک و حسی دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷، ۲۰۹).

اهل بلاغت از جمله شفیی کدکنی و شمیسا، رنگ‌ها را در یک نگاه کلی به دو شیوه تقسیم می‌کنند:

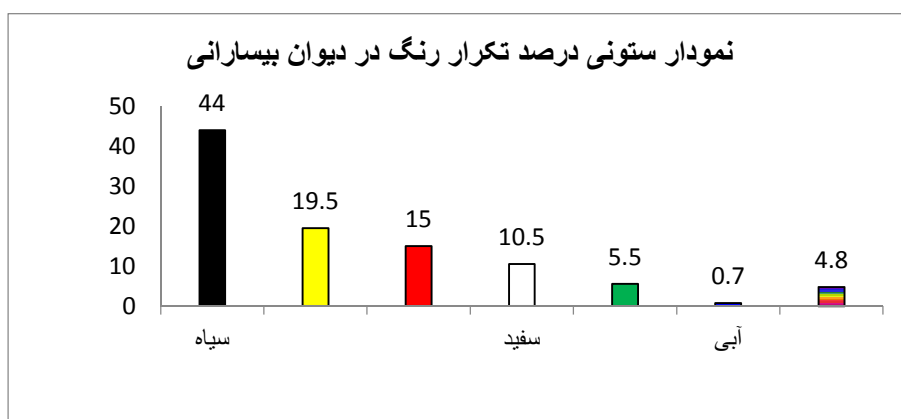
۱- مستقیم: ذکر نام رنگ در توصیف یعنی کلماتی که تمام مردم برای آن رنگ بکار می‌برند مانند: زرد، سبز و قرمز...

۲- غیر مستقیم: آوردن اشیاء و پدیده‌های هم‌رنگ و نزدیک به عنصر رنگ. شاعر گاهی از کلماتی استفاده می‌کند که اسم رنگ بخصوصی نیست اما رنگی بخصوصی را در ذهن ما تداعی می‌کنند مانند «زنگی» که رنگ سیاه را تداعی می‌کند. در این پژوهش جمع هر دو کاربرد ملاک تحلیل و بررسی است.

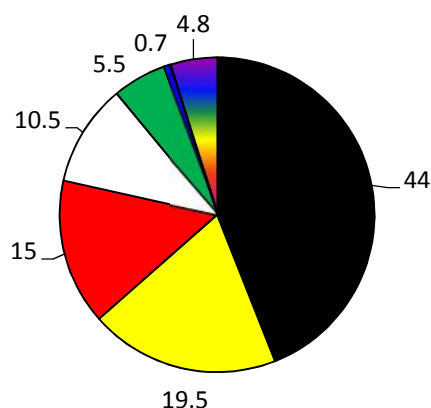
برای اینکه بحث روشن شود ابتدا جدول و نمودار رنگ های مورد استفاده در دیوان بیسارانی را نشان می دهیم:

رنگ	بار	درصد
سیاه	۱۱۹	٪۴۴
زرد	۵۳	٪۱۹.۵
سرخ	۴۱	٪۱۵
سفید	۲۸	۱۰.۵%
سبز	۱۵	٪۵.۵
رنگارنگ	۱۳	٪۴.۸
آبی	۲	٪۰.۷

جدول ۱: تعداد رنگ ها و درصد آنها



نمودار دایره ای درصد تکرار رنگ در دیوان بیسارانی



رنگ سیاه

سیاه، تیره ترین رنگ است و در واقع خود را نفی می کند، سیاه نمایانگر مرز مطلق است که در فراسوی آن زندگی متوقف می گردد و بیان کننده فکر پوچی و نابودی است. سیاه به معنی «نه» بوده و نقطه مقابل آن (بله) رنگ سفید است. سفید به صفحه خالی می ماند که داستان را باید روی آن نوشت ولی سیاه نقطه پایانی است که فراسوی آن هیچ چیز وجود ندارد (لوشر، ۱۳۷۱، ۹۳).

از نظر روانشناسی کسی که رنگ سیاه را انتخاب می کند؛ می خواهد چیزهایی را که نمی تواند نارضایتی خود را در مورد آن ها بیان کند، نفی کند و احساس می کند هیچ چیز آنچنان که باید باشد نیست. در بیشتر جاها رنگ سیاه، رنگ عزا و توبه و غم است و بیشتر کسانی که لباس سیاه می پوشد حکومت را مردود می دانند و با آن سر ستیز دارند (لوشر، ۱۳۷۱، ۱۳۳).

رنگ سیاه بیشترین بسامد و نمود را در دیوان بیسارانی دارد. این رنگ ۱۱۹ بار یعنی (۴۴٪) رنگ ها را در بر می گیرد. رنگ سیاه در زیبایی شناسی شعر کلاسیک برای وصف «زلف»، «چشم» و «ابرو»ی زیبا بکار رفته است و در اشعار بیسارانی هم بیشتر برای این مضمون ها استفاده شده است. از این دیدگاه می توان گفت که رنگ سیاه در اشعار

بیسارانی زیباست به عبارت دیگری این سیاهی در زلف و چشم و ابروی یاری نمود پیدا کرده که زیبا و افسونگر است. بیسارانی هم مثل بیشتر شاعران کلاسیک چشم و ابروی یار را به تیر و کمان تشبیه کرده اما به شیوه و سبکی تازه و همیشه از خدنگ مژگان سیاه یار ناله می کند و حسرت دیدار چشمانی را می خورد که به اندازه قطران سیاه اند. برای نمونه:

ئامان جه پرشنگ ئاما و لوای تو
فهریاد جه خه دهنگ مؤزه ی سیای تو
هاوار جه ئامای شه ققه ی شه ست تو
داخ داخ جه قه تران دیده ی مه ست تو
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۵۵۸)

ترجمه: امان از نور و پرتو رفت و آمد تو. فریاد از خدنگ مژگان سیاه تو. فریاد از آمدن صدای شست کمان تو وقتی که تیر پرتاب می کنی و هزاران داغ برای چشمان سیاه تو که به اندازه قطران سیاه اند.

در ابیاتی برای وصف زلف و چشم سیاه یار - برای تأکید - دو صفت که نشانگر سیاهی هستند پشت سرهم می آورد که می خواهد نهایت سیاهی را نشان دهد، مثلاً برای برای زلف «ق ترانی و ش ورهنگ» یعنی آن زلفهایی که مانند قطران (که ماده سیاهی است) و شب سیاهند یا برای چشم صفت «س ئو نگی سیاو» را می آورد که نهایت سیاهی است؛ «س ئو نگ» به صورت مجازی به معنی سیاه تیره می باشد. «س ئو نگ» از ترکیب (س ئو + نگ) درست شده است به معنی سه دفعه «و نگ» داده شده، وقتی که مشک آب درست می کنند پوستی را که قرار است از آن مشک درست کنند سه بار در آب آهک می اندازند تا خوب سیاه شود، به هر کدام از آن بارها یک «و نگ» می گویند و به مشک که کاملاً سیاه شده باشد «س ئو نگ» گفته می شود و مجازاً هر چیزی را که خیلی سیاه باشد «س ئو نگ» می گویند. برای نمونه:

چراخم سیات، چراخم سیات
قه سه م به دیده ی سیوه نگی سیات
به زلف حه به ش تا جه تا جیات

نیهن زینده گیم نه وینوو بالات

(حبیبی، ۱۳۹۵، ۳۳۱)

ترجمه: ای یارا! قسم به چشمان سیاهت، قسم به زلف های سیاه و حبشی مانندت اگر تو را نبینم زندگی ندارم.

قه ترانی شه ورهنگ کلپوهی سه رکلف

سته م زده دی دهست، ناخون که ندهی تلف

(حبیبی، ۱۳۹۵، ۱۳۹)

ترجمه: آن گیسوانی که مانند قطران سیاهند و به رنگ شب هستند و انتهای آنها مجعد است و مثل کلاف شده اند با ناخن دست بچه، دستکاری و اذیت شده اند.

لباس سیاه در ادبیات نشانه ای برای دادخواهی، نارضایتی و ستیز است. هر کس ظلمی در حقش شده باشد برای گرفتن حق خویش و عدالت خواهی لباس سیاه برتن کرده است مانند کاوه کاهنگر. در اشعار بیسارانی هم لباس سیاه برای این مضمون ها آمده است مثلاً روزی شیرین عزمش را جزم می کند تا جنگ و آشوبی برانگیزاند و لباس سام را - که استعاره ای است از مزگان سیاهش- دور دیده گانش پخش می کند و جنگی مانند روز کربلا به راه می اندازد و لباس سیاهی که غضب و عصبانیت از آن می بارد پوشیده و دستور قتل عاشقانش را صادر می کند:

پوشا بهرگ ساف سیای غه زه بناک

دل جه ره حم رای ره زای خودا پاک

(حبیبی، ۱۳۹۵، ۵۲۱)

ترجمه: لباس سیاه و صافی که خشم و غضب از آن می بارید پوشید و دلش را از رحم و رضای خداوند پاک کرد.

هه ر قه تره ی هووش جه دیده جیان

په ری داد، به زوخ سه رتا پاش سیان

(حبیبی، ۱۳۹۵، ۳۱۱)

ترجمه: هر قطره خونی که از چشمانش می چکد برای عدالت خواهی با خونابه سرتاپایش را سیاه کرده است. بیسارانی در این بیت اشاره میکنند به این که در گذشته کسانی که مورد ظلم و ستم واقع شده اند برای عدالت خواهی لباس سیاه پوشیدند این بحث در داستان «شاه سیاه پوشان» هفت پیکر نظامی آمده است. گاهی برای وصف طبیعت از رنگ سیاه استفاده می کند. برای نمونه:

ته به ق ته به ق ه هور، سیای دوود ته م
نم د / سه رزه مین به سه یلات خه م
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۱۶۵)

ترجمه: دسته دسته ابرها آمدند و مه مانند دود سیاهی همه جا را فرا گرفت و سیل غم ها زمین را تر کرد. (در پاییز دل ها غمگین و افسرده می شوند).

ریحانیو مه بو په ل دیزی بی گهر د
چوون زلف سیای ته و له یل بووم زهر د
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۴۴۷)

ترجمه: ریحانی وجود دارد که برگهایش تیره رنگ و صاف هستند مانند زلف های سیاه آن لیلی (یار) که چهره اش زرد رنگ است. بیسارانی و بیشتر شاعران کلاسیک گاهی برای وصف چهره یار رنگ زرد را بکار می برند.

گاهی برای رنگ سیاه کلمه سیاه را بکار می برد یعنی به شیوه مستقیم و گاهی به شیوه غیر مستقیم از کلماتی استفاده می کند که نماینگر رنگ سیاهند مانند: زهنگی...

یه ک رهنگ زهنگی، یه ک رهنگ زهنگی
موژگان هه زار نیش، یه ک رهنگ زهنگی
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۷۲۴)

ترجمه: مژگانش مانند هزار نیش هستند که یک دست سیاه رنگ باشند. (زنگی: منسوب به زنگبار، یکی از قبیله های سیاه پوست آفریقا)

په‌ی چیش؟ په‌ی ده‌سته‌ی زلف چین چینت
تاریکی کوففار ده‌ور جه‌مینت
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۴۶۸)

ترجمه: برای چه از دین خود خارج شدم؟ برای آن زلف های چین چین سیاهی که
مانند تاریکی کفر دور روشنایی رویت را گرفته است.

چه‌نگ وست وه زه‌مین، دانه‌ش وست وه چه‌نگ
گیر ئاورد به دام‌قه‌ترانی شه‌وره‌نگ
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۵۳۲)

ترجمه: پنجه‌هایش را در زمین فرو برد و دانه را بدست آورد اما در دام زلفان قطرانی و
شب رنگ افتاد.

برای وصف بخت خویش و همچنین ماتم و عزا از رنگ سیاه استفاده می کند. برای
نمونه:

چوون هیجرانیان خه‌میدهن به‌ژنم
شادیم هه‌رشینه‌ن، سیاوه‌ن ره‌ژنم
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۸۸)

ترجمه: مانند کسانی که در هجران و دوری یار بسر می برند منم قامت‌م خمیده است و
شادیم ماتن است و بدبخت و بد اقبال هستم.

ده‌روون سیا داخ، سوچیای خه‌مان
بی زوق و که‌م چاخ خارسته‌مان
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۴۰۱)

ترجمه: من درونم با غم و غصه سوخته است و داغ سیاهی (زخمی که جای آن سیاه
شده باشد) بر روی آن قرار دارد و بخاطر خار ظلم و ستم بی زوق و ناشادم.

رنگ زرد

رنگ زرد از نظر سمبولیکی به معنای گرمای خورشید و شادمانی و سرخوشی است و از نظر روانشناسی محتوای عاطفی آن امیدواری و آزادی و نماینگر میل و رغبت به رهایی و امید یا انتظار شادمانی های بزرگتر است (لوشر، ۱۳۷۱، ۸۸). در ادبیات اروپایی معنی نمادین تنفر است اما در تاریخ و فرهنگ ما رنگ زرد، رنگ ترس، بیماری، پژمردگی، ضعف و شرم است چنان که در تعبیرات عامیانه برگ زرد، آفتاب زرد یا زرد شدن (رسوایی و شرم) ملاحظه می شود.

در دیوان بیسارانی بعد از رنگ سیاه بیشترین بسامد به رنگ زرد تعلق دارد. رنگ زرد در دیوان بیسارانی بیشتر وجه شبه است برای وصف رنگ زردی شاعر که یا از دوری یار است و غم هجران و یا انتظار که باعث شده است که رخسارش زردی را از رنگ «به» بگذراند.

بیسارانی با طبیعت همزاد پنداری کرده است در یکی از اشعارش می گوید برگ زردی را دیدم که مثل من افسرده و گرفتار جفای خار بود، برگ خود را تکان می داد تا بلکه از دست خار نجات پیدا کند اما خار از رنگ زرد برگ شرم نکرده و او را صدپاره می کند یعنی هرچه برگ بیشتر خود را تکان می دهد بیشتر پاره پاره می شود:

خار شه رمش نه که رد چه رهنگی زهر دش

تا به جفای و جهور سده پاره که ردش

(حبیبی، ۱۳۹۵، ۱۰۷)

ترجمه: خار از رنگ سیاهش شرم نکرد و با جفا و جور او را صد پاره کرد (یعنی آن برگ هرچه بیشتر خود را تکان می داد تا از دست خلاص شود پاره پاره تر می شد).

گا خه ریک گیج به حرقه لوه زان

گا زهرد وینه ی وه لگ خه زان وه زان

زهر دیم جه هیجران خال ثلاثه ن

کا لقه ی موشکین، به رز بالاته ن

(حبیبی، ۱۳۹۵، ۳۰۵)

ترجمه: (از دوری تو مانند شاخه نازک و شکسته ای شده ام که در آب جلوی آبشار افتاده باشد) گاهی در آب گیج می خورم و گاهی رنگم مانند برگ درختان گردو موقعی

که خزان می کنند، زرد می شود. رنگ زرد بخاطر دوری از خال و کلافه زلفان مشکین و قامت بلندت است.

بیسارانی شاعر خزان و پاییز است در بیشتر شعرهایش خود را در رنگ زردی، به خزان تشبیه می کند حتی ادعا می کند که برگ درختان رنگ مایه خود را از رنگ زرد او، گرفته اند.

جه رهنگ زهردم، جه پهی باردمرد
مایه هورگیرتهن خه زانان زهر
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۲۵۷)

ترجمه: بخاطر رنگ زرد که از تحمل بار درد زرد شده است، برگهای زرد از آن مایه گرفته اند و رنگشان زرد شده است. یعنی برگها رنگ زرد را از من گرفته اند و خود را رنگ کرده اند.

به وه لگ خه زان بیوشان سه نگم
تا نیشانه بو جه زهردی ره نگم
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۲۳۵)

ترجمه: با برگهای زرد رنگی پاییزی سنگ قبرم را بیوشانند تا نشانه ای باشد از رنگ زردیم.

برای توصیف گلها و گیاهانی مانند شصت پر، نرگس و... برای نمونه:

گول ته به قیوه ه ن، پیش ماچان شه ست په ر
زهرد بووم بی عه یب، جه مین قورس زهر
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۵۹۴)

ترجمه: دسته گلی هست که به آن شصت پر می گویند. بومش (زمینه اش) زرد رنگ و صاف است و جمینش مانند آفتاب (زرد و دایره ای) است.

برای توصیف شفق:

نه به ناله‌ی ویش، من به ناله‌ی دهر
بیداریم هر شه و تا به شه به ق زهر
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۹۷)

ترجمه: او با ناله خویش من هم با ناله ای که از درد ناشی می شود هر شب تا صبح (شبق زرد) بیداریم.

رنگ سرخ

سرخ از لحاظ روانشناسی تاریخی با واژه‌های زندگی و خون هم ریشه است. این واژه در سانسکریت Ruh-Ira و در لاتین Rot نامیده می شود و به معنای خون و زندگی است (فلمار، ۱۳۷۶، ۳۵). این رنگ زنده در عین حال پر نیرو و مصمم است. از گرم ترین و پر انرژی ترین رنگ هاست و تقریباً همه جا به معنای قدرت است و با خون که نماد زندگی است، هم رنگ است. رنگ سرخ با بلندترین طول موج خود، بر کامیابی و رسیدن به کمال انسانی پای می فشارد و نمودار شدت میل به زندگی است. این رنگ عامل برانگیختن و رسیدن به پیروزی است (لوشر، ۱۳۷۶، ۸۳). رنگ سرخ به رنگ خون و شراب و غالباً نماد آتش و از نظر روانشناسی نماد احساس و شور است. هر ملّتی به حسب تجربه خاص خود معنی نمادین خاصی به این رنگ داده است. در فرهنگ و ادب فارسی و کردی هیچ رنگی به پای رنگ سرخ نمی رسد. در توصیف بهار و پاییز این رنگ بیشتر از هر رنگی خودنمایی می کند. شاعران ما در قدیم، زیبایی و سرسبزی بهار و خوشی، شادخواری و عشق بازی خود را با این رنگ به تصویر کشیده اند. شاید مهمترین دلیل این امر شرایط مناسب اقلیمی و طبیعت ویژه این خاک و بوم برای سرخ دیدن این پدیده ها باشد.

در دیوان بیسارانی ۴۱ بار رنگ سرخ بکار رفته است که بیشتر برای توصیف لب و می و خزان است. رنگ سرخ اغلب غیر مستقیم جلوه گر شده است مانند: گل گز، لعل، عقیق، خون.

بیسارانی وقتی زیبایی یار را توصیف می کند می گوید رنگ صورتش آنقدر سرخ و زیباست که رنگ گلها در مقابل آن اعتباری ندارد و برای توصیف لبان یار از واژه لعل استفاده می کند. هر جایی لعل آمده باشد منظور لبهای یار است گاهی اغراق را به اوج

می رساند و می گوید لعل بدخشان که زیباترین و سرخ ترین لعل است از رنگ لبانش
خبر دارد زیرا سرخی خود را از لبان او گرفته است:

مه زانو به رنگ، لال به ده خشان
له بانس جاری رنگش پی به خشان
(ح بیبی، ۱۳۹۵، ۶۱۵)

ترجمه: لعل بدخشان از رنگ لبانش آگاهی دارد زیرا لبان یار از رنگ لبان خود به لعل
بدخشان داده اند و آن را سرخ کرده است.

جهنگ په پنهانی ده روونشانه ن
دامانم گولگه ز به هوونشانه ن
(ح بیبی، ۱۳۹۵، ۳۲۶)

ترجمه: (دل و جگرم در درونم) پنهانی با هم جنگ می کنند و چون در درونم هستند
جنگشان معلوم نیست ولی دامانم با خون آنها سرخ رنگ شده است (منظورش این است
که اشک خونین می ریزد و دامانش سرخ می شود). منظور از «گولک ز» رنگ سرخ
است یعنی به رنگ گل گز که به رنگ سرخ تیره است.

شهراب گوهره نگ، شهراب گوهره نگ
شهرابیم ده رخوان یاقوتی و گوهره نگ
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۵۱۰)

ترجمه: شرابی می خوام که به رنگ یاقوت (که رنگش سرخ است) و به رنگ گل (سرخ)
باشد.

که نده بی لالی چه ککان چه سه نگ
لال گونا و لال بووم، لاله و لاله ره نگ
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۷۱۳)

ترجمه: (با خواهش و التماس پیش کسی رفتم که مانند لعل بود وقتی نزدیکتر شدم از
زیبایی او متحیر شدم و زبانم لال شد) آن لعل طوری بود که انگار حکاکان از سنگ کنده
اند و گونه ها و رخسارش سرخ (مانند لعل) بود و شبیه گل لاله بود و رخسارش مانند
لاله سرخ بود.

برای وصف رنگ سرخ برگ ها در پاییز ترکیبات و کنایاتی خلق می کند که مخصوص خود شاعر است و به نوعی شناسنامه شعری اوست. برای نمونه می گوید:

رنگ بهست که رد سهرتہرز بالای بلہرمان

چوون بہرگ زوخین زامی بی دہرمان

(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۳۸)

رنگ بہستر

ترجمه: سهیل برگهای نو رسته درختان بلند را به رنگ سرخ در آورد مانند پارچه ای که بر روی زخم ناعلاجی باشد که خونابه آن پارچه را گل گل کرده باشد.

رنگ سفید:

شاعران این رنگ را رمز خیر و هر چیز زیبا قرار داده اند. رنگ سفید نوری را تمثیل می کند که بدون آن، دیدن هیچ رنگی ممکن نیست و احساس آرامش و طمأنینه را برمی انگیزد. رنگ سفید رنگ طهارت، پاکی، روشنی، صداقت، هدایت، سعادت، آزادی، حق، عدالت و عظمت است. این رنگ در بین همه ی ملت ها با پاکیزگی، صداقت و صافی مرتبط بوده است. سفید از رنگ های بی فام است و به صفحه خالی می ماند که داستان را باید از روی آن نوشت. سفید نقطه شروع است و نشانگر نوعی رفتار افراطی است. سفید نشانه پاکی، حقیقت و بالاترین درجه خلوص است. (لوشر، ۱۳۷۶، ۹۷). در اسطوره آفرینش نماد روشنایی، قداست و معصومیت است؛ در برابر آن سیاهی نماد ظلمت، غم، وحشت و مرگ است. سپیدی در برابر سیاهی همواره رمز راستی اهورامزدا در برابر ناراستی اهریمن است. در فرهنگ ایرانیان اصطلاحاتی چون سفید بخت، پیشانی سفید و موسفید و... رایج است که همگی با مفاهیمی مثبت چون خوش بختی و عاقبت به خیری همراه می باشد. سفید در شعر و ادبیات مفهوم مثبت دارد معمولاً چیزهای خوشایند و مطلوب و شخصیت های مقبول با رنگ سفید توصیف می شوند.

در دیوان بیسارانی ۲۸ بار (۱۰/۳٪) رنگ سفید آمده است. مقایسه آمار کاربرد سفید در مقابل ۱۱۹ بار (۴۴٪) رنگ سیاه نشان می دهد که سیاهی بیش از چهار برابر در آن تکرار شده است و رنگ شعر بیسارانی سیاه است. بیسارانی رنگ سفید را بیشتر برای توصیف چهره زیبای یار هم به شیوه مستقیم و هم به شیوه غیر مستقیم بکار می برد و

با واژه و ترکیباتی مانند: سپی چنار، سپی باز، سپی س ول، س د فین، سیمین و... نمود پیدا کرده است. برای نمونه:

وهرنه یا مهردم، سپی سهول قامهت!
دهعوای من و تو کهوت نه و قیامهت
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۳۳۳)

ترجمه: ای کسی که قامت مانند تاج خروس (زلف عروسان) سفید است من مُردم و جنگ و دعوای من و تو به قیامت افتاد.

سیمین به رانه ن، سیمین به رانه ن
قیبله م سه رره وئل سیمین به رانه ن
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۴۹۹)

ترجمه: قبل م (یارم) سر دستۀ کسانی است که سینه شان مانند نقره سفید است.

زهنجیره ی سیمین، ساف سه رشه تان
نهودی به ست نه دهور پای سپی به تان
نهودی به ست نه دهور پای سپی به تان
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۴۰)

ترجمه: (بهار) دوباره با برفاب، زنجیری سفید رنگ به پای مرغابی های سفید بست.

دهروون په ر سه دهف چوون بوته ی ته لا
زلف سو سه ن تاتا به شه ونه م جه لا
ته لی سه ده فین جه سه ده فخانه
به رز بیه ن چوون لوول چوقه ی شاهانه
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۴۳۳)

ترجمه: (در توصیف لاله واژگون می گوید): لاله واژگون درونش پر از صدف است (نقطه های سفیدی که درونش است) و صدفی است از صدفخانه (تخم لاله واژگون سفید است وقتی شکفته می شود تخم آن درونش است) که مانند چوقه تاج پادشاهان، بلند شده است:

برای وصف آمدن صبح، رنگ سفید را به کار برده است:

خه یال خه م تاوهرد، په ژاره بهردم
تا سوب سپی بی شه و کهرد، من کهردم
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۳۲۱)

ترجمه: خیال، غم را آورد و من ناراحت شدم و غصه خوردم. تا صبح روشن شد هر شب این کارم بود.

سوب که سپی بی جه خاو بیم بیدار
نه مار مه نده بی، نه بهی، نه چنار
(ح حبیبی، ۱۳۹۵، ۲۷۶)

ترجمه: صبح وقتی از خواب بیدار شدم ن اثری از مار بود نه به و ن چنار. (یعنی بیدار شدم متوج شدم خواب دیدم و اثری از آن یاری که دیشب کنارم بود، نبود)

شاعر رنگ سفید را گاه در مقابل رنگ سیاه استفاده کرده است؛ یعنی در اکثر مواقع هر جا کلمه سفید باشد سیاه نیز در کنار آن ذکر شده است و برای اغراض متعددی این تضاد را به کار برده است. گاه از این دو رنگ در وصف رنگ چهره افراد استفاده کرده، زیرا سفید در مقابل سیاه، سفیدتر نشان می دهد و برعکس. بیسارانی در وصف چهره معشوق تابلوهای زیبای خلق کرده است:

په رده ی سیامال هورد، دیاوه
چوون مانگ نه گوشه ی هه وره سیاوه
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۵۴۷)

ترجمه: پرده ی سیاه چادر را کنار زد (یارم) مانند ماه بود که از پشت ابر سیاه بیرون آمده باشد.

گاه با زنگ و چین این تضاد را نمایش می دهد؛ منظور از زنگ مردم سرزمین حبشه هستند که پوستشان سیاه است و در اشعار بیسارانی استعاره از زلف های سیاه اند و منظور از چین مردم سرزمین چین هستند که پوستشان سفید است و در اشعار بیسارانی استعاره از چهره معشوق است. برای نمونه:

وه ختیو که دیدهم مه نمانو جه مین
مه که روتنه یار سپای زهنگ و چین
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۴۸۶)

ترجمه: وقتی چشمان من (یارم) زلف و صورت خود را نمایان می کند. (سپای زنگ (زنگی): مردم حبشه که پوستشان سیاه است در اینجا استعاره از زلفان یار است و چین: مردم کشور چین که پوست صورتشان زرد و سفید است در اینجا استعاره از صورت یار است.)

روئی سپای کوفر دیم نه دهور دین
دل دهر لاد به کوفر بهشت به ست به یه قین
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۴۳۸)

ترجمه: یک روز سپاه کفر را دیدم دلم بدون درنگ با باور قلبی به کفر روی آورد (کفر استعاره از زلف یار در سیاهی و دین استعاره از صورت یار در سفیدی)

رنگ سبز:

از رنگ های فرعی است و از ترکیب دو رنگ آبی و زرد به وجود می آید. سبز، رنگ طبیعت و آرام بخش ترین رنگ است. رنگ سبز از نظر فیزیولوژیکی نمایانگر کشش و انعطاف پذیری در اضطراب و تنش و از نظر روانشناختی نمایانگر هدف و اراده در عمل است؛ مثل اصرار، استقامت و سرسختی در رسیدن به هدف. کسی که رنگ سبز را انتخاب می کند در آرزوی تأثیرگذاری بر دیگران و نیازمند شناخته شدن و تثبیت و دارای عقاید و راه و رسم خاص خود است (لوشر، ۱۳۷۱، ۸۰). روانشناسان سبز را کامترین رنگ می شمارند و معتقدند افرادی که این رنگ را بر می گزینند، از لحاظ شخصیتی مثبت و کامل هستند.

در اکثر مناطق رنگ سبز یادآور باران، سرسبزی و رویش، نعمت، فراوانی و سیری است. گسترش معنای نمادین سبز چنان است که امکان هم نشینی و جانشینی آن با بسیاری از اسم ها و صفت های دیگر فراهم گردیده است.

در دیوان بیسارانی ۱۵ بار (۱۵/۵) رنگ سبز آمده است که بیشتر برای وصف طبیعت و آمدن بهار است و نماد تازگی و طراوت چهره، باغ، چمن و... می باشد. واژه سبز تعبیر

شاعرانه ای همچون رویدن، خرم و پرنشاط بودن، جوانی، عشق و محبت را به ذهن آدمی می آورد. برای نمونه:

وه هارمانا، وه هارمانا
وه هاررنگ سهوز، زهرگون مانا
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۵۵)

ترجمه: بهار رنگ سبز و زرد را نمایان کرد.

وه فراو هوریزا، شتاوان جوشا
عه رسهی سه رزمین بهرگ سهوز پووشا
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۵۶)

ترجمه: برفاب از کوه ها جاری شد و زمین لباس سبز رنگ پوشید.

سوسن ساق سهوز جه سه رنسانان
چوون ته وافچیان قه یتوول وناران
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۵۸)

ترجمه: گل ها سوسن به ساقه های سبز در کوهستان ها مانند کسانی که به حج می روند به صف ایستادند.

بیسارانی در چند جا کلاف گیسوها را به رنگ سبز توصیف کرده است:

شیوهی نهو ریحان بهو کلافهون
بهو کلاف سهوز موشک نافهون
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۴۴۸)

ترجمه: آن ریحان شبیه کلاف زلفای یارم است که بوی مشک می دهند.

رنگ آبی:

آبی نوعی حس ارتفاع و عمق در بیننده به وجود می آورد. ارتفاعی به اندازه آسمان گسترده و عمقی به اندازه ژرفای دریا (فلمار، ۱۳۷۶، ۴۲). در دیوان بیسارانی دو بار رنگ

آبی (به شکل کلمات «ماوی» و «توتیای ارزق») آمده است یکی در وصف گل لبلاب (پیچک) دیگری در وصف گرد توتیا است:

ته به ق ته به ق گول پیروزه و ماوی ۲
مه دروشو چون بال سونه می سه راوی
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۰۶)

ترجمه: دسته دسته گل های آبی و فیروزه ای مانند بال مرغابی های برکه، شکفتند.

توتیای ته زرق ۳، مرواری به هم
دانه ی فہرنگی، زہنگاری قہ لہ م
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۷۵)

ترجمه: توتیای آبی و مروارید آسیاب شده و دانه فرنگی و زنگ قلم را بهم آمیخت.

رنگارنگ:

در دیوان بیسارانی ۱۳ بار واژه یا ترکیباتی آمده است که معنی رنگارنگ می دهند. مانند: «رہنگ رہنگ، س د رہنگ، ه زار رہنگ، س د ه زار رہنگ». وقتی بهار را توصیف می کند می گوید: نشانه شادی نوبهار نمایان شد، بهار کوه و دشت را با رنگهای مختلفی پوشاند و با گل و سبزه آن را مانند بتخانه چین کرده است:

پوشنا رہنگ رہنگ، سارا و سه رزمین
چه مہن جہ گول کہرد بہ بوتخانہ ی چین
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۴۰)

ترجمه: دشت و سرزمین را رنگارنگ کرد و چمن را با گل مانند بتخانه چین کرد.

قہ ترہ قہ ترہ نہرم ہونو و ہشتہ وہ
جہ سہدہ ہزار رہنگ خہ زان رہشتہ وہ
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۱۶۶)

۲- ماوی: آبی.

۳- توتیای ی زر ق: سولفات مس، زاج آبی.

ترجمه: قطره قطره خون دلم که با اشک چشمانم آمیخته شده بود از چشمهایم سرازیر شد و (رنگ برگ های) پاییز را به هزار رنگ در آورد. (شاعر اشک خود را به اولین باران پاییزی تشبیه کرده است).

سه دهه زار رنگی نه مایه شان بی
دلدار و بیدل نه سایه شان بی
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۱۶۷)

ترجمه: (آن درختان) قبل از اینکه پاییز بیاید مایه صد هزار رنگ را داشتند و عاشق و دلدار در سایه آنها استراحت می کردند.

البته بجز این موارد، بیسارانی از ترکیب دو یا چند رنگ تصاویر زیبایی خلق کرده که منحصر بفردند.

ترکیب سیاه و سرخ:

شیوه‌ی و نه‌وشه‌ها به‌و خاله‌وه
به‌و گونای گول رنگ بووم لاله‌وه
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۵۰)

ترجمه: این بنفشه شبیه آن خالی است که بر روی گونه سرخ معشوق قرار دارد، آن گونه ای که زمینه اش مانند لعل سرخ و زیباست.

مه‌واچان زلفان موشکین زو خالت
بی ناز شیویان وه بووم لالت
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۳۱۹)

ترجمه: می گویند موهای مشکین و سیاهت پریشان شده اند و بر روی صورت سرخ و زیبایی افتاده اند.

«حجرالاسود» خهت و خالشن
سه‌رجه شمه‌ی «زه مزه‌م» له‌ب لالشن
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۳۵۶)

ترجمه: حجرالأسود مانند خط و خال یار است و چشمه زمزم مانند لب های سرخش است.

ترکیب سبز، زرد و سفید:

نه‌رگسئو مه‌بو ساق سه‌وز و جام زهره
شه‌و به شه‌ونه‌م که‌یل، پهل سپی و بی‌گهره
(حبیبی، ۱۳۹۵، ۶۳۱)

ترجمه: گل نرگسی هست که ساقه اش سبز و جامش زرد رنگ است و شب ها جامش
لبریز از شبنم می شود و گلبرگهایش سفید و صافند.

نتیجه گیری:

عنصر رنگ با ادبیات پیوند تنگاتنگ و عمیقی دارد. بسیاری از شعرا کوشیده اند تا در اشعار خود نهایت بهره را از رنگ داشته باشند. رنگ در شعر معنایی فراتر از معنای عادی آن دارد. دنیای شعری بیسارانی پررنگ و پرنقش و نگار است. رنگ زندگی او مانند رنگین کمانی گویای شخصیت اوست. پر بسامدترین رنگ در دیوان بیسارانی رنگ سیاه است که از دیدگاه منفیش نشان دهنده فکر ناامیدانه و سختی زندگی بیسارانی است و از نگاه مثبتش وصف چشم و ابرو و زلف عنبر بو و قطرانی شب رنگ یار است که در ادبیات کلاسیک معشوق با آن خصوصیات نمود پیدا کرده است و عاشق همیشه گرفتار درد هجران است البته بر مبنای نمونه های که از دیوان بیسارانی آوردیم رنگ سیاه در اشعار این شاعر بیشتر معنای مثبت دارد. بیسارانی مانند شاعر ماهری در اشعارش برای خلق تابلوهای زیبا از عنصر رنگ استفاده می کند. رنگ های مختلف و طرز قراردادن آنها در کنار یکدیگر برای درست کردن ترکیبات تازه به شعرهایش رنگ و بوی بخصوص بخشیده است و در این راه از استعاره و تشبیه و مجاز استفاده کرده است. او با این خلاقیت توانسته است در دیوان خود گنجینه ای از اصطلاحات و ترکیبات جدید با دست مایه قرار دادن واژه های رنگی، فراهم کند. تنوع رنگ، تضاد و تناسب و چیدمان آن ها در کنار هم و نیز زیرساخت های بدیع با آن به کلام وی پویایی و تحرک بخشیده است. نگاه باریک بین و نافذ بیسارانی به طبیعت و جهان اطراف و درک زیبایی های آن ضمن

آنکه به طرزی هنرمندانه راز و رمز این زیبایی‌ها را به خواننده نشان می‌دهد، همراه با آن چیره دستی و ماهریت خودت برای ساخت این تصاویر را نیز نمایان می‌سازد.

منابع:

- ۱- انصاری، نرگس (۱۳۹۱)، *تحلیل ابعاد معناشناسی رنگها در مثنوی معنوی*، فصلنامه درّ درّی، سال دوم، شماره سوم، ص ۲۱-۴۰.
- ۲- براهنی، رضا، (۱۳۵۸)، *طلا در مس*، کتاب زمان، تهران.
- ۳- پورعلی خان، هانیه، (۱۳۸۰)، *دنیای اسرار آمیز رنگ ها*، هزاران، تهران.
- ۴- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۰)، *درسای آفتاب*، سخن، تهران.
- ۵- حبیبی، عبدالله، (۱۳۹۵)، *دیوان بیسارانی*، انتشارات کوردستان، کردستان.
- ۶- سان، هوارد و دوروتی، (۱۳۷۸)، *زندگی با رنگ*، ترجمه نغمه صفاریان، حکایت، تهران.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، *صور خیال در شعر فارسی*، آگاه، تهران.
- ۸- فلمار، برنند کلاوس، (۱۳۷۶)، *رنگ ها و طبیعت شفا بخش آن ها*، ترجمه ی شهناز آذر نیوش، ققنوس، تهران.
- ۹- لوشر، ماکس، (۱۳۷۱)، *روانشناسی رنگ ها*، ترجمه ی لیلا مهردادپی، حسام، تهران.